



بررسی تطبیقی تحلیلی میان دو رویکرد موجود در بیان هویت و چیستی دانش اصول فقه

سید ابوالفضل خامسی^۱

حکیده

از دیرباز بسیاری از اندیشمندان اسلامی پیش از ورود به مسائل یک دانش و تشریح مباحث آن، به مباحث بینشی آن علم می‌پرداختند. اهمیت پرداختن به اهداف بینشی یک علم، ایجاد بصیرت و شناخت لازم نسبت به آن دانش است. از این رو در ابتدای بسیاری از علوم، اغلب از تعریف، موضوع و غایت آن بحث شده است تا هویت آن علم مشخص شود و از دیگر علوم تمایز یابد. دانش اصول فقه نیز از این قاعده مستثنی نیست و علمای علم اصول ابتدا از تعریف، موضوع و غایت این علم بحث کرده‌اند. با بررسی کتب متقدمین و متأخرین دانش اصول به دست می‌آید که دو رویکرد در تعاریف ایشان از چیستی اصول فقه وجود دارد و از این رو میان تعاریف، اختلاف نظر است. این تشّت اقوال باعث عدم درک صحیح محصلان از هویت یکپارچه دانش اصول می‌شود. از این رو در این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی، علاوه بر ذکر و تبیین برخی از تعاریف صاحب نظران متقدم و متأخر علم اصول، به اجماع‌سازی میان اقوال و ارائه تعریفی مطلوب از دانش اصول فقه پرداخته شده است تا هویت واحد و یکپارچه دانش اصول از میان تعاریف مختلف آشکار شود.

کلیدواژه: هویت، چیستی، اصول فقه، علوم اعتباری، غایت محور، موضوع محور.

۱. پژوهشگر مرکز پژوهش و آموزش‌های کاربردی مدرسه علمیه محمدیه یزد



مقدمه

قوه درک و اندیشه، گوهر بی بدیل انسان در زندگی است که شخص با استمداد از آن به علوم و فنون مختلف راه می یابد و همه اشیا را به خدمت خود در می آورد. پیدایش و گسترش دانش های مختلف بشری مرهون همین گوهر گرانبهاست؛ زیرا تنها در سایه تفکر و اندیشه می توان به استدلال و استنتاج پرداخت و به قوانین کلان دست یافت.

اکنون این پرسش به وجود می آید که چگونه بیندیشیم تا به اشتباه و خطا دچار نشویم و بر اساس چه قانون و ضابطه ای استدلال کنیم تا به نتیجه ای درست دست یابیم. به مرور زمان این واقعیت پذیرفته شد که تفکر و استدلال باید بر پایه قوانین و موازین صحیح و معقول سامان یابد تا انسان را به نتیجه ای درست رهنمون کند. به این دلیل دانشی به نام «منطق» پدید آمد تا راه و رسم درست اندیشیدن و تبدیل تصور مجهول به معلوم را ترسیم، و شیوه های استدلال و کشف تصدیقات مجهول را مشخص کند.

اندیشمندان و صاحب نظران علوم مختلف به تدریج دریافته اند که بسیاری از علوم بشری علاوه بر قوانین عام منطقی، روش استدلال و منطق مخصوص خود را می طلبد که بی توجهی به آن باعث انحراف در مسیر رشد و گسترش آن علم می شود. به عبارت دیگر، استدلال علمی برای روشن ساختن مجهولات و استنتاج قواعد و ضوابط کلی در بسیاری از علوم، علاوه بر نیاز به قواعد کلان دانش منطق، نیازمند ضوابط و موازین ویژه ای است که باید در راستای ماهیت و اهداف آن علم تدوین و تنظیم شود.

با پیدایش علم فقه و افزون شدن سؤالات دینی در قرن اول هجری، به تدریج توجه عالمان دین به این نکته جلب شد که برای مصون ماندن از خطا و اشتباه در فرایند اجتهاد و همچنین برای جلوگیری از تکرار برخی از مسائل در ابواب فقهی، باید روش‌های استدلال و قواعد کلی برای استنباط حکم شرعی را در علمی مستقل از علم فقه مشخص و تدوین کرد. بدین ترتیب علم «اصول فقه» پا به عرصه وجود گذاشت. در حقیقت علم اصول فقه نحوه ورود و خروج استدلال فقهی و چگونگی رسیدن به احکام شرعی را نشان می‌دهد. به همین جهت آن را «منطق عام فقه» نامیده‌اند.

پرداختن به تعریف دانش اصول و تبیین ماهیت و هدف نهایی آن اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا اصول فقه دانشی است که مسائل موجود آن در بستر تاریخی شکل گرفته و از این رو به طور دائم این سؤال پرسیده شده که مسائل موجود در آن، همان مسائل مطلوب علم اصول است یا خیر. به عبارت دیگر: آیا این مسائل، هدف علم اصول را تحقق بخشیده است؟

متمرکز شدن بر تعریف و هدف دانش اصول فقه دو سؤال فوق را جواب می‌دهد. به بیان دیگر، شاکله و هندسه مباحث اصول در گرو تعریف و بیان غرض از علم اصول است. البته ذکر تعریف و غایت علم اصول، باید در راستای بیان هویت دانش اصول باشد و نباید وضع موجود در آن را توجیه کند. به دیگر سخن تعریف و روشن ساختن هویت یک علم، نموداری از وضع مطلوب آن است. از این رو با بیان کردن تعریف و غایت علم اصول، اهداف و آرمان‌های آن علم و نیز ملاک اصولی بودن یک مسئله مشخص می‌شود.

گفتنی است که پیشینه بحث از تعریف این علم در اکثر کتب قدیم و جدید اصولی یافت می‌شود و هدف از این نوشتار ضمن جمع‌آوری و تبیین برخی از تعاریف شاخص دانشمندان اصولی، اجماع‌سازی میان تعاریف ذکر شده و بیان صریح و شفاف از هویت یکپارچه اصول فقه و ملاک اصولی بودن یک موضوع است.

این پژوهش همچنین در صدد پاسخ به سه سؤال فرعی ذیل است:

- آیا دانش اصول موضوع محور است یا غایت محور؟
- آیا مسائل دانش اصول، قابلیت بروز شدن را دارد؟
- معنای واژه «اصل» چیست و «اصول فقه» به کدام معنا اشاره دارد؟

با بررسی تاریخ علم اصول و سیر تکاملی آن تا حضور محقق خراسانی، به دست می‌آید



که اصول را موضوع محور قلمداد می‌کردند و برای آن موضوعی خاص همچون «ادله اربعه بدون وصف حجیت» قرار می‌دادند و از اعراض ذاتی آن موضوع بحث می‌کرده‌اند؛ اما محقق خراسانی و شاگردان ایشان و برخی از اشخاص نامدار مکتب اصولی قم و نجف در اینکه دانش اصول، موضوعی واحد دارد تشکیک کرده و علم اصول را غایت محور دانسته‌اند. در این نوشتار ضمن بیان برخی از اقوال درباره موضوع محور یا غایت محور بودن دانش اصول، تأثیر اتخاذ یکی از اقوال را در جهت‌گیری‌های کلان مباحث اصولی تبیین خواهیم کرد.





ماهیت دانش اصول فقه

برای تعریف و بیان هویت دانش اصول فقه، دو رویکرد وجود دارد:

۱. رویکرد غالب اهل سنت و اصولیون متقدم شیعه

رویکرد غالب اهل سنت و اصولیون متقدم شیعه در تعریف علم اصول به این صورت بوده است که «اصول الفقه» را مرکب اضافی دانسته‌اند. طبق این دیدگاه، ابتدا باید «فقه» را تعریف کرد و سپس واژه «اصل» را مورد بررسی قرار داد تا در نهایت به تعریف علم اصول فقه دست یافت.

الف) تعریف علم فقه و فلسفه پیدایش آن

واژه «فقه» که در لغت به معنای علم و فهم آمده است، در صدر اسلام به معنای فهم احکام و معارف اسلامی به کار می‌رفت. بر این اساس به کسی «فقیه» گفته می‌شد که قدرت فهم و دریافت معارف اسلامی را داشت و به احکام اسلامی آگاه بود.

به تدریج با گسترش علوم اسلامی و تخصصی شدن حوزه‌های مختلف آن، سه بخش اصول دین، احکام عملی و اخلاق از یکدیگر جدا شدند و به ترتیب، سه علم کلام، فقه و اخلاق عهده‌دار بررسی هر بخش گردیدند. بنابراین از قرن دوم هجری به بعد، واژه فقه معنای محدودتری یافت و در مفهوم «فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات اسلامی از منابع و مدارک مربوط» به کار

گرفته شد. (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲۰، ص ۲۶)



در این مفهوم، به کسی «فقیه» گفته می‌شود که با توانایی علمی و مهارت خود قادر باشد احکام و مقررات عملی را از منابع دینی استخراج کند. از این رو در تعریف علم فقه گفته‌اند: فقه عبارت است از علم به احکام و مقررات شرعی از روی منابع و ادله تفصیلی آن. (عاملی، ۱۴۱۶، ص ۳۲)

از نگاه تاریخ، تا زمانی که پیامبر اسلام ﷺ میان مسلمانان حضور داشتند، اغلب برای اطلاع از احکام و مسائل دینی مشکلی وجود نداشت؛ زیرا قلمرو جامعه اسلامی اندک و مسائل مورد ابتلا ساده و ابتدائی بود و مسلمانان به طور مستقیم به پیامبر اسلام ﷺ دسترسی داشتند و احکام عملی خود را از ایشان دریافت می‌کردند. با شهادت پیامبر اسلام ﷺ و منقطع شدن نزول وحی، مسلمانان از فیض حضور رسول خدا ﷺ و نزول وحی الهی محروم شدند.

با گسترش قلمرو جامعه اسلامی در زمان خلفا از شبه جزیره عربستان تا خراسان ایران و تا مرزهای امپراطوری روم، اقوام مختلف با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت در شهرهای دور و نزدیک، با دین مبین اسلام آشنا شدند و پذیرای آن گردیدند. از این رو با افزایش تعداد مسلمانان که به طور معمول با احکام و معارف اسلامی بیگانه و عمدتاً از مرکز خلافت اسلامی دور بودند، موضوعات بی سابقه و مسائل جدیدی به وجود آمد که احکام آن در قرآن کریم و احادیث نبوی به صراحت بیان نشده بود. علاوه بر این، محدود بودن شمار آیات و روایات نبوی که بیان‌کننده احکام عملی اسلام بود بر این مشکل نیز می‌افزود. این موارد مسلمانان را به چاره‌اندیشی برای یافتن راهی جهت دستیابی به احکام شرع واداشت. از همین زمان، دوره جدیدی در احکام آغاز شد که همان دوره استنباط و استدلال بود.

اولین جرقه‌های این دوره از اوایل قرن اول زده شد و به سرعت رو به فزونی و کمال نهاد؛ به طوری که در همان قرن اول هجری علم جدیدی به نام «فقه الأحکام» در دنیای اسلام متولد شد که عهده‌دار بیان و کشف احکام و مقررات عملی اسلام بود. البته باید توجه داشت که رواج و گستره علم فقه میان اهل سنت و شیعه به یک اندازه نبوده و در طول زمان دچار فراز و نشیب‌های زیادی شده است. (قافی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۵)

حال به بیان تعریف علم فقه میان برخی از اصولیون متقدم می پردازیم:

یک- ابن حاجب: «والفقه: العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة بالاستدلال». (ابن حاجب، بی تا، ص ۱۲)

دو- علامه حلی: «والفقه لغة: الفهم. وعرفاً: العلم بالاحکام الشرعية الفرعية المستدل علی اعيینها، بحيث لا یعلم کونها من الدین ضرورةً». (ابن یوسف، ۱۳۸۰، ص ۴۷)

سه- شهید ثانی: «والفقه لغة: الفهم. واصطلاحاً: العلم بالاحکام الشرعية العملية المكتسب من ادلتها التفصیلیة». (عاملی، ۱۴۱۶، ص ۳۲)

این نکته حائز اهمیت است که در تعریف ابن حاجب، قید «بالاستدلال» آورده شده است؛ زیرا ایشان به وسیله تعریف فقه، هویت علم اصول را مشخص می کند؛ به این بیان که فقه، علم به احکام شرعی فرعی است که این احکام را از منابع آن استنباط می کنیم و این عملیات استنباط، به وسیله قواعدی صورت می گیرد. بنابراین ابن حاجب با توضیح کلمه «بالاستدلال» هویت علم اصول را بیان می کند؛ زیرا استدلالی کردن علم فقه، نیازمند دانش اصول است.

ب) واژه «اصل»

«اصول»، جمع «اصل»، در لغت به معنای ریشه و پایه، و در اصطلاح به چند معنا آمده است:

یک- دلیل و مستند؛ مثلاً وقتی که گفته شود «اصل در این حکم کتاب و سنت است» یعنی دلیل و مستند این حکم، آیات و روایات است.

دو- قاعده: قضیه‌ای که موضوع آن کلی و قابل انطباق بر مصادیق و افراد خود است؛ برای مثال «صیغة الامر ظاهرة فی الوجوب» قاعده‌ای کلی است؛ زیرا قابلیت صدق بر مصادیق متعدد دارد و در علم اصول از این قانون کلی بحث می شود.

سه- رجحان و اولویت؛ برای مثال اگر در کلامی مردّد باشیم بین حمل بر معنای حقیقی و معنای مجازی، راجح و اولی آن است که کلام بر معنای حقیقی حمل شود و از این رو می گویند

۱. منظور از قید «ضرورة» یعنی به چیزی «فقه» گویند که ضروری دین نباشد. بنابراین از آنجا که نماز از ضروریات دین است، از دایره فقه خارج می شود و بالتبع علم اصول را هم نیاز ندارد.





هنگام شک در مراد حقیقی متکلم اصل در کلام حقیقت است.

چهار- اصل عملی: کاربرد رایج واژه «اصل» در اصول فقه به معنای اصل عملی است. فقیه هنگام فحص از حکم شرعی از ادله اجتهادی و یأس از دستیابی به آن و برای متحیر نماندن مکلف در مقام عمل، اصول عملیه را به کار می‌گیرد.

با توجه به معانی یادشده، در مورد وجه تسمیه «اصول الفقه» سه نظر وجود دارد:

یک- برخی از علما، همچون شیخ طوسی رحمته الله علیه معتقدند که واژه «اصول الفقه» از «اصل» به معنای «دلیل» گرفته شده است. بنابراین اصول الفقه در واقع به معنای «ادلة الفقه» است و از آنجا که این علم به بررسی منابع فقه (کتاب، سنت و...) می‌پردازد بدان نامیده شده است. (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷)

دو- گروهی نیز اذعان دارند که «اصول الفقه» به معنای «قاعده و قانون» است؛ زیرا اصول فقه از قواعد کلی برای استخراج احکام فقهی از مصادر چهارگانه بحث می‌کند. (خضری، ۱۳۸۹، ص ۱۲)

سه- عده‌ای از فقها، همچون میرزای قمی رحمته الله علیه وجه تسمیه «اصول فقه» را برگرفته از معنای لغوی آن دانسته‌اند. بنابراین اصول فقه یعنی ریشه‌ها و زیربنای فقه. (قمی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵)

ج) اصول الفقه

در این بخش به ذکر پنج تعریف از دانش اصول بسنده می‌کنیم:

یک- ابن حاجب: «أما حدّه لقباً فالعلم بالقواعد التي يتوصّل بها إلى استنباط الاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية...». (ابن حاجب، بی‌تا، ص ۱۲)

دو- محقق حلّی رحمته الله علیه: «واصول الفقه في الاصطلاح هي: طرق الفقه على الاجمال». (محقق حلّی، بی‌تا، ص ۴۷)

سه- علامه حلّی (در کتاب تهذیب الوصول): «... فأصول الفقه مجموع طرق الفقه على الاجمال، وكيفية الاستدلال بها، وكيفية حال المستدل بها. ورسمه باعتبار العلميّة: العلم بالقواعد التي تستنبط منها الاحكام الشرعية الفرعية...». (علامه حلّی، ۱۳۸۰، ص ۴۸)

۱. گفتنی است که تعاریف مذکور در این بخش، از علمایی است که «اصول الفقه» را با رویکرد مرکب اضافی تعریف کرده‌اند.

چهار- علامه حلی (در کتاب نهایی الوصول): «... وإذا عرفت معنى كل واحد منها فنقول: اضافة الاسم المعنى الى المفرد تفيد اختصاص المضاف بالمضاف اليه في المعنى الذي عيّنت له لفظة المضاف، كما تقول: مكتوب زيد، فاصول الفقه مجموع طرق الفقه. وحده اصطلاحاً: العلم بالقواعد التي هي مجموع طرق الفقه على سبيل الاجمال، وكيفية الاستدلال بها وكيفية حال المستدلّ بها... والمراد بالاجمال: بيان كون تلك الادلة ادلة، كما يستدل على انّ الخبر دليل وأما على وجوده في مسالة مسالة، فذلك لا يذكر في اصول الفقه...». (علامه حلی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۶۶)

پنج- آیت الله سبحانی: «هو علم يبحث عن القواعد التي يتوصل بها الى استنباط الاحكام الشرعية عن الادلة او ما ينتهي اليها المجتهد عند الياس عن الادلة الاجتهادية». (سبحانی، ۱۳۹۴، ص ۱۱)

گفتنی است که علامه حلی در نهایی الوصول با قید «على سبيل الإجمال» هويت علم اصول را بیان می‌کنند؛ بدین بیان که علم اصول از عناصر مشترکه ابواب فقهی بحث می‌کند و اساساً هويت و لم کار اصولی، بیان عناصر مشترکه ابواب فقه است؛ نه اینکه از عناصر مختصه ابواب فقه بحث کند. به عبارت دیگر منظور از «على سبيل الاجمال» این است که علم اصول از ادله بما هو ادله بحث می‌کند و اصلاً متعرض ادله مخصوص هر باب فقهی نمی‌شود؛ برای مثال علم اصول در مورد حجیت یا عدم حجیت خبر واحد بحث می‌کند و دیگر متعرض خبرهای واحد موجود در هر باب فقهی نمی‌شود؛ زیرا هويت علم اصول، بیان قواعد کلی استنباط و عناصر مشترکه ابواب فقه است. (صدر، ۱۳۹۸، ص ۹۱)

۲. رویکرد غالب اصولیون شیعه

غالب اصولیون شیعه در تعریف دانش اصول، «اصول الفقه» را علم دانسته‌اند و به همین جهت ابتدای کتب اصولی خویش به تعریف علم فقه نپرداخته‌اند. در ادامه ضمن ذکر برخی از تعاریف شاخص و تبیین نکته‌های نهفته در آن، به هويت واحد و یکپارچه علم اصول می‌پردازیم.

- تعاریف اصول فقه

یک: علی بن حسین بن موسی مشهور به سید مرتضی علیه السلام: «إعلم أنّ الكلام في اصول الفقه إنما هو كلام في أدلة الفقه... أنّ الكلام في اصول الفقه إنما هو كلام في كیفیة دلالة



ما يدلّ من هذه الاصول على الاحكام على طريق الجملة دون التفصيل...» (سید مرتضی، ۱۳۷۶، ص ۷)

توضیح: مرحوم سید مرتضی رحمته الله ماهیت علم اصول را بررسی ادله و استدلال علی طریق الجملة می داند. مراد از «علی طریق الجملة»، همان طور که گفته شد عناصر مشترکه ابواب فقه است؛ بدین بیان که هویت و لمّ مسئله اصولی، بررسی قواعد و مسائل مشترکه ابواب فقه است و بررسی قواعد مربوط به هر باب فقهی بر عهده دانش فقه می باشد و علم اصول از عناصر مختصه ابواب فقه بحث نمی کند.

دو- شیخ بهایی رحمته الله: «العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية». (شیخ بهایی، ۱۴۲۳، ص ۴۱)

توضیح: مرحوم شیخ بهایی رحمته الله با قید «الممهده» هویت علم اصول را مشخص می کند؛ یعنی دانش اصول متکفل بحث از قواعد مخصوص استنباط حکم شرعی است. از این رو علمی همچون ادبیات عربی، رجال، کلام و... از تعریف فوق خارج می شوند؛ زیرا این علوم صرفاً عهده دار استنباط حکم شرعی نیستند.

سه- شیخ محمد کاظم خراسانی رحمته الله: «صناعة يُعرَفُ بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق استنباط الاحكام أو التي ينتهي اليها في مقام العمل». (خراسانی، ۱۳۸۹، ص ۲۳)

توضیح: صاحب کفایه، علم اصول را فنی می داند که به ما قواعدی می آموزد شامل یکی از این دو خصوصیت:

اول- مجتهد را به حکم شرعی فرعی کلی می رساند؛ مثل قاعده «صيغة الامر ظاهرة في الوجوب». مجتهد به وسیله این قاعده، وجوب نماز را از قرآن کریم^۲ استنباط می کند.

دوم- اگر مجتهد حکم شرعی را استنباط نکرد و به حکم شرعی فرعی نرسید^۳ برای متحیر نماندن در مقام عمل، قواعد مخصوصی را جهت به دست آوردن حکم شرعی ظاهری اعمال می کند؛ مثل قاعده برائت شرعی در شبهه حکمیه.

نکته: مرحوم آخوند خراسانی رحمته الله به تعریف مشهور شیعه از دانش اصول خدشه وارد

۱. صفحه ۷.

۲. بقره: ۴۳.

۳. در برخی از موارد، مجتهد برای فهم حکم شرعی به اصول عملیه رجوع می کند؛ زیرا دلیل اجتهادی در کار نیست.



می‌سازد؛ زیرا تعریف مشهور را به دلیل شامل نشدن «اصول عملیه» جامع افراد نمی‌داند و برای آنکه تعریف علم اصول شامل اصول عملیه شود، قید «أو ما ینتھی الیها فی مقام العمل» را در تعریف خود می‌آورد.

صاحب کفایه، قید «یمكن» را نیز در تعریف خود آورده است؛ زیرا مباحثی همچون حجیت قیاس، حجیت استحسان و... نیز در دانش اصول بحث می‌شود.

چهار- میرزای نائینی رحمته الله: «وبذلک ینبغی تعریف الاصول، بأن یقال: انّ علم الاصول عبارة عن العلم بالكبریات التي لو انضمت الیها صغریاؤها یستنتج منها حکم فرعی کلی.» (نائینی، ۱۳۷۶، ص ۱۹)

توضیح: مرحوم نائینی رحمته الله علم فقه را نتیجه قیاس می‌داند که صغرای این قیاس، مباحث علمی همچون ادبیات، علم رجال، قواعد فقهیه و... و کبرای قیاس، قواعد دانش اصول است. بنابراین ایشان هویت علم اصول را کبرای استدلال فقهی می‌داند؛ برای مثال در آیه شریفه ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ (نساء: ۴۳) برای به دست آوردن احکام مربوط به تیمم باید قیاس چیده شود. در صغرای قیاس، باید موضوع له واژه «صعید» را بررسی کرد. بعد از فهمیدن معنای صعید، نوبت به کبرای قیاس می‌رسد؛ اینکه صیغه امر ظهور در وجوب دارد و ظهورات قرآنی، حجت هستند. بنابراین حکم شرعی «وجوب تیمم بر صعید» استنباط می‌شود.

پنج- امام خمینی رحمته الله: «القواعد الالیه التي یکن أن تقع کبری لاستنباط الأحکام الفرعیة الالهیة، أو الوظیفة العملیة». (سبحانی، ۱۴۳۱، ص ۴۹)

توضیح: ایشان از کمالات تعاریف اصولیون استفاده کردند و صرفاً در تعریف خویش بر قید «آلی» بودن دانش اصول تأکید دارند. به عبارت دیگر با توجه به دیدگاه امام خمینی رحمته الله و مکتب اصولی قم، باید به دانش اصول نگاهی ابزاری جهت استنباط حکم شرعی داشت. بنابراین اساساً علم اصول جنبه اصالی بودن را ندارد؛ بلکه فقط عهده دار روش استظهار از متون دینی و حجیت منابع احکام شرعی است.

شش- سید محمدباقر صدر: «العلم بالعناصر المشتركة فی عملیة استنباط الحکم الشرعی». (صدر، ۱۳۹۸، ص ۹۱)

توضیح: شهید صدر رحمته الله هویت علم اصول را عناصر مشترکه بین ابواب فقه می‌داند؛ به این



بیان که علم اصول متکفل بیان قواعدی است که در کلیه ابواب فقه قابل اجرا باشد. از این رو قواعدی که به بعضی از ابواب فقهی اختصاص دارد از دایره مسائل اصولی خارج است؛ برای مثال قاعده «أصالة الطهارة» به باب طهارت در علم فقه اختصاص دارد. بنابراین دانش اصول از این قاعده بحث نمی‌کند؛ زیرا ملاک اصولی بودن یک مسئله، عنصر مشترک بودن میان ابواب فقهی است.

چنان که ملاحظه شد، تعاریف دانش اصول، فراوان و مختلف است؛ اما تمامی این تعاریف در یک مسیر هستند و آن بیان هویت علم اصول است. به عبارت دیگر «عبارت‌ناشتی و حسنک واحد»؛ یعنی تعاریف هرچند در ظاهر با یکدیگر متفاوت‌اند، ولی همه به یک هویت اشاره دارند؛ همچنان که آیت‌الله سبحانی در کتاب المبسوط فی اصول الفقه نوشته است: «علی کل تقدیر فالغرض من ذکر هذه التعاریف، توضیح واقع علم الاصول أمام الطالب وعرضه بشكل واضح وكل هذه التعاریف تترك في ایضاح الغایة من هذا العلم وعلی ضوء ذلك یكون الاشكال فی الجامعية أو المانعية امراً فاقداً للأهمية، لأن الغایة هی المعرفة الإجمالیة وهی حاصله فی الجميع». (سبحانی، ۱۴۳۱، ص ۴۴)

توضیح اینکه دانش‌های بشری به دو دسته حقیقی و اعتباری تقسیم می‌شوند. علوم حقیقی از ویژگی‌های حقیقی موضوع بحث می‌کنند که از آن به عرض ذاتی تعبیر می‌شود؛ اما علوم اعتباری از آنجا که موضوع حقیقی ندارند و به تبع آن نمی‌توان ویژگی‌هایی حقیقی برای موضوع آن متصور شد، بنابراین ارتباط حقیقی میان موضوع و محمول برقرار نیست و بدین سبب در این دسته از علوم از اعراض ذاتی موضوع بحثی نمی‌شود؛ برای مثال فلسفه و ریاضیات علوم حقیقی شمرده می‌شوند؛ زیرا دارای موضوع حقیقی هستند و از اعراض ذاتی آن موضوع بحث می‌کنند؛ اما دانش‌هایی، همچون صرف و نحو، از علوم اعتباری هستند؛ زیرا موضوع حقیقی ندارند که از اعراض ذاتی آن بحث شود.

حال باید توجه داشت که روش و سبک ورود به مسائل علوم حقیقی با روش ورود به مباحث علوم اعتباری تفاوت دارد؛ زیرا علوم حقیقی برهان‌پذیر و موضوع‌محور هستند؛ اما علوم اعتباری غایت‌محورند و استدلال‌های موجود در آن مبتنی بر مشهورات و مسلمات عقلانی است. از این رو دانشمندان علم منطق در علوم عقلی برهانی، بدیهیات یقینی شش‌گانه را ماده قضایای علوم حقیقی می‌دانند و تمام قضایای حقیقی را به بدیهیات شش‌گانه برمی‌گردانند و بدین

سبب ملاک تمایز علوم حقیقی را «موضوع آن علم» معرفی می‌کنند؛ اما در علوم اعتباری قضایای مشهور اخص و مسلمات عقلانی را ماده قضایای اعتباری می‌دانند و به همین جهت ملاک تمایز علوم اعتباری از یکدیگر «غایت و هدف آن علم» است. به عبارت دیگر طبق نظر دانشمندان منطق و بسیاری از حکمای اسلامی، بهترین ملاک دسته‌بندی و تمایز علوم عقلی از یکدیگر در قضایای برهانی (قضایایی که به اولیات یقینی منتهی می‌شوند) موضوع آن علم است؛ یعنی علوم حقیقی و برهانی، موضوع محور هستند؛ اما علوم اعتباری همانند علوم عقلی نیستند که یک موضوع واحدی داشته باشند تا از اعراض ذاتی آن بحث شود؛ بلکه علومی غایت محور هستند و مسائل آنها در راستای رسیدن به هدف خود چیده می‌شود و هر قضیه‌ای با هر موضوع و عنوانی که اهداف آن علم را تأمین کند جزء مسائل آن قرار می‌گیرد.

به بیان دیگر، هر علمی موضوع محور نیست؛ بلکه فقط علوم حقیقی و برهانی، موضوع به معنای واقعی کلمه دارند که از اعراض ذاتی آن بحث شود؛ همانند دانش فلسفه که «وجود مطلق» موضوع آن است و از اعراض ذاتیه آن بحث می‌شود. بنابراین علوم اعتباری، غایت محور هستند؛ چراکه اصلاً موضوع به اصطلاح علوم حقیقی در آن‌ها معنا ندارد تا از اعراض ذاتیه آن بحث شود. البته می‌توان غایت و غرض علوم اعتباری را تسامحاً موضوع اعتباری آن علم قرار داد و از این روست که غایت و غرض از علم اعتباری، در تعریف این علم آمده است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۴، ص ۳-۲)

با کاوش در کتب دانش منطق این نتیجه حاصل می‌شود که موضوع محور بودن علوم نزد اندیشمندان منطقی امری پذیرفته و مسلم بوده است. همچنین با تتبع در تاریخ ادوار علم اصول و ملاحظه کتب شاخص و مطرح اصولی همانند تهذیب الوصول الی علم الاصول، نه‌ایة الوصول الی علم الاصول، معالم الاصول، زبدة الاصول، قوانین الاصول، مفاتیح الاصول، هدایة المسترشدين و الفصول الغرورية فی الاصول الفقهیه به دست می‌آید که دانشمندان اصولی نیز برای علم اصول موضوعی را تعیین، و مسائل اصولی را مطرح کرده‌اند؛ اما تنور بحث از لزوم وجود موضوع واحد برای هر علمی از محقق خراسانی شعله‌ور شد. ایشان معتقد بود که وجود موضوع واحد برای هر علمی لزومی ندارد؛ بلکه در یک علم از موضوعات مختلفی بحث می‌شود که جامع مشترکی ندارند ولی در راستای رسیدن به هدفی مشترک هستند؛ به بیان دیگر، صاحب





کفایه به غایت محور بودن همه علوم و عدم لزوم وحدت موضوع برای هر دانشی قائل شدند. (خراسانی، ۱۳۸۹، ص ۲۲-۲۳)

دانشمندان اصولی پس از محقق خراسانی در اینکه آیا لازم است برای هر علمی موضوع واحدی قرار گیرد یا خیر، اختلاف کرده‌اند. در این مسئله سه نظریه دیگر غیر از رأی صاحب کفایه یافت می‌شود: برخی با تمسک به قاعده فلسفی «الواحد لا یصدر إلا من الواحد» قائل به لزوم وحدت موضوع برای هر علمی شدند؛ اما برخی دیگر همچون امام خمینی علیه السلام با طرح اشکال و نقد بر قول کسانی که برای علوم، وجود یا امتیاز حقیقی قائلند، ملاک تمایز هر علمی را سنخیت آن علم می‌دانند. (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۱) گروهی از صاحب نظران معاصر همچون علامه طباطبائی علیه السلام نیز در حاشیه خود بر کفایه الاصول، نظریه جدیدی را بیان داشته‌اند. ایشان قائل است که در نظرات فوق میان علوم حقیقی و اعتباری خلط شده است؛ به طوری که تمایز و تفاوت علوم حقیقی و برهانی از یکدیگر وابسته به موضوعات آنهاست؛ درحالی که تمایز علوم اعتباری از یکدیگر وابسته به اهداف و اغراضی است که معتبر آنها را جعل کرده است. (طباطبائی، بی تا، ص ۱۰)

حال سؤال می‌شود: علم اصول، حقیقی است یا اعتباری؟ در این رابطه دو قول مشهور وجود دارد: برخی معتقدند چون بعضی از مسائل اصول با استدلال‌های عقلی و فلسفی قابل اثبات است و بعضی از مسائل آن عقلانی و عرفی است، بنابراین دانش اصول مرکب از مسائل حقیقی و اعتباری است؛ اما برخی از اندیشمندان اصولی معاصر همچون علامه طباطبائی علیه السلام و آیت الله مکارم شیرازی، تمامی مسائل علم اصول را اعتباری می‌دانند. (آتشی، ۱۴۰۰، ص ۱۴)

با توجه به استدلال‌های محکم و مبنای متقن علامه طباطبائی علیه السلام در رساله الاعتبارات و مقاله «ادراکات اعتباری» از کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و قائل شدن ایشان به تفاوت نحوه ورود و خروج در علوم حقیقی و اعتباری، نوع ورود و خروج به مسائل دانش اصول متفاوت از علوم حقیقی و برهانی است؛ به این صورت که در بیان تعریف و تبیین هویت علم اصول نباید خرده‌گیری عقلی کرد؛ زیرا روش ورود به علوم اعتباری و غایت محور با روش علوم برهانی تفاوت دارد؛ بلکه باید به همین مقدار اکتفا کرد که چیستی دانش اصول و فلسفه طرح مباحث آن مشخص شود.

به دیگر سخن، علم اصول فقه غایت محور است و لزومی ندارد که برای آن موضوع

واحدی قرار داده شود؛ بلکه موضوعات مختلف این علم در راستای هدف و غایت خود چیده می‌شوند و در یک مسیر قرار می‌گیرند. به بیان دیگر دانش اصول همانند کوه‌نوردی است که هدفش رسیدن به قله است و برای رسیدن به این هدف، تمامی وسایلی را که نیاز دارد همراه خود می‌سازد.

توجه به غایت محور بودن دانش اصول سبب بروز شدن مباحث و مسائل آن می‌شود؛ زیرا در برهه‌ای از زمان، مسائل دانش اصول در مقابل ردّ بسیاری از مبانی اصولی اهل سنت قرار داشت و در مقطعی دیگر در مقابل اخباریون قرار گرفت. در حال حاضر می‌توان رقیب روش استظهار از متن را علوم انسانی غربی و دیدگاه مدّعیان روشنفکری دانست. بنابراین مسائل دانش اصول در راستای هدفی که دارد در مقابل مبانی غربی باید قرار گیرد؛ برای مثال دانش تفسیر متن یا هرمنوتیک در علوم انسانی غربی دارای برخی از مبانی ظنّی و نسبی‌گرایانه است که علم اصول می‌تواند با مبانی معتبر عقلائی خود در بحث الفاظ یا در بحث حجج به مقابله با آن مبانی پردازد. به بیان دیگر غایت محور بودن دانش اصول سبب نیمایی و بروز شدن مباحث آن می‌شود.

توجه به غایت محور بودن دانش اصول سبب بروز شدن مباحث و مسائل آن می‌شود؛ زیرا در برهه‌ای از زمان، مسائل دانش اصول در مقابل ردّ بسیاری از مبانی اصولی اهل سنت قرار داشت و در مقطعی دیگر در مقابل اخباریون قرار گرفت. در حال حاضر می‌توان رقیب روش استظهار از متن را علوم انسانی غربی و دیدگاه مدّعیان روشنفکری دانست. بنابراین مسائل دانش اصول در راستای هدف خود (روش استنباط احکام الهی از منابع معتبر فقهی) باید در مقابل مبانی ظنّی و نسبی‌گرایانه غربی قرار گیرد؛ برای مثال مسائل دانش تفسیر متن و هرمنوتیک یا برخی از مباحث کلام جدید که مدعی فهم دین هستند و برای استخراج قوانین جدید، افکار و عقاید نوظهور از مبانی غیر یقینی استفاده کرده‌اند و آن مباحث رنگ و بوی مسائل اصولی را دارند، می‌توان با نگرش دوباره به مباحث الفاظ دانش اصول و حذف زوائد موجود در آن، با اتخاذ مبانی معتبر عقلائی خود، در بحث الفاظ یا در بحث حجج به مقابله با آن مبانی ظنّی پرداخت. به بیان دیگر غایت محور بودن دانش اصول سبب نیمایی و بروز شدن مباحث آن می‌شود.

۳. هویت یکپارچه دانش اصول

حال که دانسته شد علم فقه، دانش دستیابی به احکام شرع و وظیفه عملی انسان‌ها در زندگی شخصی و اجتماعی است و شخص فقیه به دنبال استخراج احکام شریعت از منابع معتبر است، این کار - که در اصطلاح «اجتهاد» نامیده می‌شود - بدون فراگیری دانش‌های مقدماتی و بدون استعانت از قواعد و روش‌های استنباط امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر عناصر بسیاری در استنباط حکم شرعی دخالت دارند که می‌توان آن‌ها را به دو دسته کلان تقسیم کرد:

یک - عناصر خاص: معلوماتی هستند که به یک یا چند باب فقهی اختصاص دارند و در فرایند استنباط حکم شرعی لازم هستند و در بقیه ابواب فقهی کاربرد ندارند؛ برای مثال در آیه شریفه «واعلموا أنما غنمتم من شیءٍ فأنَّ لله خمسَه وللرسول» فقیه برای استنباط حکم شرعی خمس، ابتداً باید معنای «غنتم» را با کثرت تتبع در کتب لغت و استعمالات عرب به دست بیاورد و پس از فهم مراد متکلم از این کلمه، برای به دست آوردن حکم مربوط، به مرحله بعد قدم بگذارد. حال با توجه به آنچه بیان شد به دست می‌آید که فهم مراد از «غنتم» صرفاً به باب خمس و زکات اختصاص دارد و در دیگر ابواب فقه کاربرد ندارد.

دو - عناصر عام: معلوماتی هستند که به یک باب فقهی اختصاص ندارند؛ بلکه جنبه عمومی و کلی برای تمام ابواب فقهی دارند؛ برای مثال قاعده «صیغه الأمر ظاهره فی الوجوب» در هر کدام از ابواب فقه که حکم شرعی با صیغه امر بیان شده است کاربرد دارد؛ همچنین قاعده «خبر الواحد حجة» در اکثر ابواب فقهی که شخص واحد ثقه روایتی را نقل کرده باشد قابل استفاده است. (صدر، ۱۳۹۸، ص ۹۰)

شخص فقیه و مجتهد در عملیات استنباط احکام شریعت نیازمند عناصر مختص و نیز عناصر مشترک است و دانش اصول عهده‌دار بیان عناصر مشترکه ابواب فقه است. به بیان دیگر مجتهد برای استخراج حکم شرعی باید به ادبیات عربی و ساختارهای صرفی و نحوی آن تسلط کافی داشته باشد؛ زیرا قرآن و سنت معصومین علیهم‌السلام، که مهم‌ترین مصادر احکام الهی هستند، به زبان عربی است و فهم مراد شارح، بدون درک زبان وی میسر نیست. علاوه بر آن، شناخت کافی از احادیث و شناخت احوال راویان و تشخیص روایات معتبر از روایات جعلی از دیگر مقدمات لازم برای فقاهاست که در دو دانش «رجال» و «درایه» مورد بحث قرار می‌گیرد. مهم‌ترین دانشی که فراگرفتن آن به عنوان مقدمه برای فقه ضرورت دارد، دانش «اصول فقه»

است. بنابراین هویت «اصول الفقه»، علم به مجموعه قواعد، ضوابط و ابزارهایی است که فقیه را در مسیر استخراج و استنباط احکام شرعی یاری می‌دهد. (قافی، ۱۳۹۶، ص ۲۳-۲۴)



نتیجه گیری

چنان که ملاحظه شد، دو رویکرد در رابطه با تعریف و بیان چیستی علم اصول وجود دارد. با توجه به تعاریف موجود در هر دو رویکرد به دست می‌آید که در تعریف و بیان هویت دانش اصول، میان صاحب نظران اصول فقه اختلاف نظر وجود دارد و هر یک از صاحب نظران بر قیدی در تعریف خود تأکید کرده‌اند؛ اما همان‌طور که بیان شد تمامی آن تعاریف در راستای بیان هویت یکپارچه از دانش اصول است؛ بدین صورت که طبق نظریه متقن و مستدلّ علامه طباطبائی رحمته الله علیه دانش اصول غایت‌محور است و نحوه ورود و خروج در علوم غایت‌محور با علوم موضوع‌محور تفاوت دارد؛ زیرا ماده قضایای علوم اعتباری مشهورات و مسلمات عقلانی است؛ برخلاف علوم حقیقی و برهانی که ماده قضایای آن به بدیهیات شش‌گانه بازگشت دارد. بنابراین باید در تعریف علم اصول از ریز نکات عقلی پرهیز کرد و بیان چیستی این دانش باید به گونه‌ای باشد که اهداف و اغراض از تدوین دانش اصول را مشخص کند. از این رو با بررسی صورت‌گرفته در تعاریف مختلف هر دو رویکرد، هویت دانش اصول به گونه‌ای در تمامی تعاریف صاحب نظران اصول فقه بیان شده است؛ بدین صورت که هویت دانش اصول پرداختن به قواعد و ضوابط کلان و مشترک میان ابواب فقهی است تا در مسیر استنباط حکم شرعی و وظیفه عملی قرار گیرد. بنابراین پرداختن به ریز نکات عقلی و اشکال وارد کردن به جامعیت و مانعیت تعریف، امری فاقد اهمیت است.

منابع

قرآن مجید.

۱. آتشی، زهرا (۱۴۰۰ش)، «بررسی اعتباری بودن علم اصول فقه و تغییر در موضوع آن بر مبنای نظریه اعتباریات علامه طباطبائی»، فصلنامه فردوسی مشهد، دوره ۵۳، شماره ۱.
۲. ابن حاجب، جمال‌الدین (۱۴۲۹ق)، مختصر السؤل و الأمل فی علمی الاصول و الجدل، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن حسن، ابوجعفر محمد (۱۴۱۷ق)، العدة فی أصول الفقه، قم: تیزهوش، چاپ اول.
۴. ابن حسین، بهاء‌الدین محمد (۱۴۲۳ق)، زبدة الاصول، قم: مرصاد، چاپ اول.
۵. ابن حسین، علی (۱۳۷۶ش)، الذریعة الی اصول الشریعة، تهران: دانشگاه تهران.
۶. عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۶ق)، تمهید القواعد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۷. ابن یوسف، حسن (۱۳۸۰ش)، تهذیب الوصول الی علم الاصول، لندن: مؤسسه امام علی علیه السلام.
۸. ابن یوسف، حسن (۱۴۲۵ق)، نهاییه الوصول الی علم الاصول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۹. اراکی، محسن (۱۴۳۵ق)، **اصول فقه نوین**، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۲ش)، **رحیق مختوم**، قم: إسرائ، چاپ دوم.
۱۱. خراسانی، محمدکاظم (۱۳۸۹ش)، **کفایه الاصول**، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۲. خضری، محمد (۱۳۸۹ش)، **اصول الفقه**، مصر: مکتبه التجاریه الکبری.
۱۳. سبحانی، جعفر (۱۳۹۴ش)، **الموجز فی اصول الفقه**، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۴. سبحانی، جعفر (۱۴۳۱ق)، **المبسوط فی اصول الفقه**، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
۱۵. صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۹۸ش)، **قواعد کلی استنباط**، قم: بوستان کتاب.
۱۶. طباطبائی، سیدمحمدحسین (بی تا)، **حاشیه علی کفایه الاصول**، قم: بنیاد علمی فکری علامه طباطبائی، چاپ اول.
۱۷. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۷ش)، **سیری کامل در اصول فقه**، قم: فیضیه.
۱۸. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۹۰ش)، **ایضاح الکفایه**، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۱۹. قافی، حسن (۱۳۹۸ش)، **اصول فقه کاربرد**، تهران: سمت.
۲۰. قمی، میرزاابوالقاسم (۱۳۷۸ش)، **قوانین الاصول**، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۴ش)، **شرح نهایی الحکمه**، قم: مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰ش)، **کلیات علوم اسلامی**، قم: مؤسسه اندیشه ملل.
۲۳. مظفر، محمدرضا (۱۳۹۰ش)، **اصول الفقه**، قم: دارالعلم.
۲۴. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش)، **فوائد الاصول**، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

